«خوانشی از نشو و نما و کارنامه محمدعلی فروغی» در گفت‌وشنود با قاسم تبریزی

فروغی مغضوب رضاخان نشد از سیاست به فرهنگ رفت!

■ سمانه صادقی

روزهایی که بر ما گذشت، تداعی‌گر سالمرگ محمدعلی فروغی، چهره شاخص فرهنگ و سیاست در دوره رضاخانی است. هم از این روی و در خوانش زمانه و کارنامه وی، با قاسم تبریزی تحلیلگر تاریخ معاصر ایران، به گفت‌وگو نشسته‌ایم. امید آنکه علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

بسیاری شخص محمدعلی فروغی را یهودی تبار و ازلی مسلک می‌دانستند؛ مستندات این امر چیست؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. ما اطلاعات مکتوب در این‌باره نداریم، اما بسیاری گفته‌اند خاندان فروغی از یهودیان بغداد بودند که به اصفهان آمده و در آنجا سکنی گزیده‌اند. مثلاً احمد کسروی هم می‌گوید که این خاندان یهودی هستند. کسروی خاندان سعید نفیسی و علی‌اصغر حکمت را هم یهودی‌تبار می‌داند، ولی ما به عنوان مورخ سندی از این مسئله نداریم. از طرفی مشهور است که فروغی ازلی مسلک بوده است، ولی همچنان سندی از این مسئله هم در دست نیست. البته پدر فروغی از دوستان صمیمی و تحت‌تأثیر میرزا ملکم‌خان مؤسس فراموش‌خانه بود. در این مطلب تردیدی وجود ندارد؛ چراکه خود محمدعلی فروغی می‌گوید من و پدرم هر دو تحت‌تأثیر ملکم‌خان بودیم.

در واقع در سال‌های ۱۲۸۰ تا ۱۳۰۴، ازلی‌گری، بهایی‌گری، درویشی‌گری و فراماسونری محفل روشنفکری بوده‌اند. می‌خواهم بگویم این نگاهی که ما امروز به بهایی‌ها و ازلی‌ها به‌عنوان عامل استعمار و ضددین و ضداسلام داریم، رجال و تحصیلکردگان آن دوره نداشتند. چون این افراد خود شیفته یا وابسته به غرب بودند و اساساً دین برایشان مطرح نبود. مثلاً علی‌اصغر حکمت در خاطراتش می‌گوید: «در شیراز به محافل بهایی‌ها رفتیم و کتاب جدیدی از آقا آمده بود -منظورش عبدالبهاء عباس افندی است- و چقدر مطالب عالی‌ای داشت. من خیلی لذت بردم.» در همین خاطرات دوسه بار هم می‌گوید: «من بهایی نشده‌ام...» تقی‌زاده هم سه بار همراه محمد قزوینی با عبدالبهاء دیدار می‌کند. در تشکیلات فراماسونری همه طیفی حضور داشتند؛ از بهایی گرفته تا یهودی صهیونیست، ازلی، درویش و مدعی مسلمانی. مضافاً بر اینکه وقتی اینها به یک تشکیلات فراماسونری وابسته بودند، اصالت با تشکیلات است. اگر بخواهم مثالی بزنم رفتارشان مثل حزب توده است. این حزب مدافع اتحاد جماهیر شوروی است و اعضایش برای ک.گ.ب جاسوسی می‌کنند و می‌گویند ما عضو خانواده بزرگ سوسیالیسم هستیم و بهشت موعود ما مسکو و الگوی ما آنجاست. در مورد فراماسون‌ها هم مسئله همین بود، بنابراین غیر از اینکه محمدعلی فروغی، ریاست لژماسونی را بر عهده دارد با تمام این طیف‌ها همکاری و همفکری می‌کند.

چه اطلاعات و اسنادی از ارتباط خانواده محمدعلی فروغی با انگلیسی‌ها وجود دارد؟

پدربزرگ فروغی محمد ارباب تاجر تریاک بود و از هندوستان تریاک می‌آورد. او ۱۵ سال در هندوستان با انگلیسی‌ها و پارسیان هند زندگی کرده است. درست در دورانی است که هندوستان مستعمره انگلستان بود. در آنجا تحت‌تأثیر فرهنگ و مبانی انگلیسی‌ها قرار گرفت، اما خودش یک شخصیت علمی نبوده و بیشتر اهل تجارت بوده است، ولی اهل مطالعه بوده و کتاب‌های انگلیسی زیادی که در انگلستان یا هند چاپ شده بود را با خودش به ایران و اصفهان آورده است. اینکه در اصفهان چه وضعیتی برای خانواده او پیش آمد که پسرش محمدحسین دیگر نتوانست در اصفهان بماند و به تهران مهاجرت کرد، اطلاعاتی نداریم، ولی شواهد نشان می‌دهند که زندگی در اصفهان برای او سخت می‌شود و به همین دلیل به تهران می‌آید. محمدحسین فروغی در تهران چندان به کار تجارت نمی‌پردازد. او با ثروت زیادی که داشته به کار فرهنگی می‌پردازد.

محمدحسین فروغی هم با انگلیسی‌ها ارتباط و از طرف آنها مأموریتی داشت؟

این را نمی‌دانیم، ولی در تهران شروع به کارهای فرهنگی، از قبیل ترجمه می‌کند و به‌خصوص با دربار مرتبط می‌شود. علاوه بر این او روزنامه «تربیت» را هم منتشر می‌کند. در این دوره محمدعلی فروغی ۱۸، ۱۹ ساله در ترجمه و نوشتن مطالب به پدرش کمک می‌کرد. هر چند بعد از فوت او، محمدعلی فروغی چند شماره‌ای را منتشر و بعد هم مجله را رها کرد. فعالیت و جایگاه محمدحسین فروغی به جایی می‌رسد که در دربار موقعیت بالایی پیدا و «مدرسه علوم سیاسی» را تأسیس می‌کند. این مدرسه ساخته جریان انگلیسی و جایی برای تربیت رجال سیاسی بود. البته پس از مدتی محمدعلی فروغی جای پدر را به‌عنوان ریاست مدرسه می‌گیرد. پس از فروغی هم برای مدتی علی‌اکبر دهخدا ریاست مدرسه علوم سیاسی را به عهده داشت. این مدرسه در حقیقت جایی برای تربیت -به تعبیر امروز نخبگان- افراد غرب‌گرا بود.

منظورتان از تربیت افراد غرب‌گرا در این مدرسه چیست؟

یعنی فارغ‌التحصیلان «مدرسه علوم سیاسی»، افرادی شیفته، شیدا و وابسته به غرب بودند، بنابراین سیاستمدارانی که در امور خارجه یا پست‌های مهم و مختلف کشور مشغول به کار می‌شدند، تحصیلکردگان این مدرسه بودند. یک‌بار بین شاگردان محمدعلی فروغی و او بحث ایران و انگلستان پیش می‌آید. فروغی به آنها می‌گوید امروز می‌خواهم برای شما تشریح کنم که ایران چیست و انگلستان کیست. فروغی کتش را درمی‌آورد و به جا لباسی آویزان می‌کند و از شاگردان می‌پرسد: «الان آستین‌های کت من چه کار می‌توانند بکنند؟» شاگردان جواب می‌دهند: «هیچ.» فروغی می‌پرسد: «خود این کت چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟»، باز شاگردان جواب می‌دهند: «هیچ». فروغی کت را می‌پوشد و دستش را از آستین می‌آورد بیرون و می‌پرسد: «الان چی؟» شاگردان می‌گویند: «الان همه کار می‌تواند بکند.» در اینجا فروغی می‌گوید: «آن دستی که می‌تواند در این کت کار کند انگلستان است و آن کت هم ما هستیم.» یا مثلاً ولی‌الله نصر روزی در کلاس درس می‌گوید: «اگر ما بخواهیم ایران و انگلستان را مقایسه کنیم، انگلستان مثل یک استخر بزرگ است با دیواره‌های سیمانی قوی که می‌تواند هر مقدار آبی را در خود حفظ کند، اما ما خزه‌هایی هستیم که به آن دیواره‌ها می‌چسبیم. اگر آن دیواره‌ها نباشند، ما هم نیستیم.» این مدرسه حدود هفت، هشت سال قبل از انقلاب مشروطه (۱۳۱۷ه.ق) تأسیس شد و عده‌ای از افرادی که در آنجا تربیت شدند، در جریان مشروطه مشارکت داشتند. فعالیت این مدرسه تا سال ۱۳۱۴ ادامه داشت و پس از آن به دانشکده حقوق دانشگاه تهران تبدیل شد.

اسامی مدرسان این مدرسه موجود است؟

یکی از مدرسین این مدرسه اردشیر جی است. دیگری ابوالحسن فروغی، برادر محمدعلی فروغی است که او هم فراماسون است. او کتابی به نام «اخلاق» دارد که تمام آن براساس اندیشه غربی نوشته شده و یک کلمه از اسلام در آن نیامده است. علاوه بر سیدحسن تقی‌زاده مدتی هم ولی‌الله نصر، پدر دکتر حسین نصر که از اعضای «لژ بیداری» بود در آن مدرسه تدریس می‌کرد. کسانی که با معلم‌هایی نظیر اردشیر جی تربیت شدند، معلوم است که بعدها چه عملکردی در جامعه داشتند. از مدرسان آن مدرسه همین پنج، شش نفر را می‌شناسیم، ولی قطعاً مدرسان دیگری هم بوده‌اند که ما اطلاع نداریم و باید درباره‌شان تحقیق کرد.

شاگردان برجسته این مدرسه چه کسانی هستند؟

باید در تاریخ جست‌وجو کنیم و اسامی شاگردانی را که در آنجا درس خواندند بیابیم. علاوه بر اینکه کتب درسی‌ای که در آن مدرسه تدریس می‌شد هم باید مورد بررسی قرار بگیرد که این مسئله خود یک تحقیق مفصل می‌طلبد.

فروغی در دوران مشروطیت تا چه میزان در کارسازی برای جناح سکولار نقش داشت؟

این موضوع را باید در دو بخش مطرح کرد. یک بخش مربوط به خود تشکیلات فراماسونری است. انگلیسی‌ها در انتخاب جواسیس یا عناصر خودشان هنری را به کار می‌بردند. آنها ابتدا نخبگان خاصی را انتخاب می‌کردند که بتواند عده‌ای را مدیریت کند. مثلاً ادوارد براون (Edward Granville Browne) وقتی به ایران می‌آید، مدیریت فرهنگی افرادی چون تقی‌زاده، محمدعلی جمال‌زاده، محمد قزوینی، ابراهیم پورداوود، محمدحسین کاظم‌زاده ایرانشهر و... را بر عهده می‌گیرد. هر کدام از این اشخاص هم در جاهای مختلف دیگری شروع به فعالیت و تربیت افراد می‌کنند. مثلاً تقی‌زاده تشکیلاتی داشت. همینطور ولی‌الله نصر، سیدنصرالله سادات اخوی. حتی میرزا حسن وثوق‌الدوله هم بعد از آن که به فرهنگستان می‌رود، تشکیلات دارد. بنابراین همانطور که گفتم ریشه تمام این مسائل را باید در تشکیلات فراماسونری دید که جذب و مدیریت و خط‌دهی می‌کرد. بخش دیگر مربوط به دورانی می‌شود که فروغی در مدرسه علوم سیاسی تدریس می‌کند. او در این مدرسه افرادی را پیدا و با اندیشه سکولار آشنا و تربیت می‌کرد. از طرفی فروغی با تصحیح دیوان سعدی، گلستان، بوستان و حافظ سعی دارد در مجامع فرهنگی وجهه مطلوبی پیدا کند. مجتبی مینوی از ادبا و فرهنگیان دهه ۲۰ که مدتی هم است کارمند شبکه بی‌بی‌سی شده از جمله تربیت‌شدگان فروغی است. او می‌گوید: «تمام دوران تحصیل و نشو و نمای ما با تألیفات فروغی‌های پدر، پسر و برادر سپری شد.» همان‌طور که سعیدی سیرجانی می‌گفت: «نسل ما تربیت شده علی دشتی و پرویز ناتل خانلری است.» البته می‌دانید که خود خانلری تربیت شده نسل فروغی است، اگرچه یک دوره چپ‌گرایی هم دارد. بنابراین این افراد با در دست گرفتن جو عمومی و تربیت نسل جوان، جامعه را مدیریت می‌کردند. یک حرکت خوشه‌ای گسترده و سازمان یافته. فروغی همچنین برای ترویج افکارش کنگره بزرگداشتی را برای فردوسی برگزار و در آنجا مطرح می‌کند که فردوسی ضدعرب و ضداسلام و منادی شاهان ایران بوده است. البته این حرکت باعث شد که عده‌ای از خود فردوسی هم تنفر پیدا کنند. می‌دانید که جریان فردوسی بازی در دوره رضاخان تقابل با اسلام بود و امروز ضرورت یک بررسی و تحلیل جدید بدون اغراق درباره فردوسی احساس می‌شود که بدون تأثیرپذیری از مراکز شرق‌شناسی غرب و تحقیقات سلطنت‌طلبان باشد.

چرا برگزاری بزرگداشت برای فروغی منجر به تنفر از فردوسی شد؟

چون اینگونه تلقی شد که فردوسی مدافع شاهانی چون داریوش و کوروش و رضاخان است! به قول جلال آل‌احمد، اینها طوری دم کودتای سوم اسفند را به داریوش و کوروش گره زدند که ۱۳ قرن فرهنگ و تمدن اسلامی در این میانه گم شد، بنابراین از دوره مشروطه تا سال ۱۲۹۹ و سپس تا ۱۳۲۰ که بحث فروغی را مطرح می‌کنیم، حجم تولید کتاب‌های ایران باستان فوق‌العاده بالاست. مطبوعات هم به همین شکل عمل می‌کردند. حتی اگر به ساختمان‌های دوره رضاخان نگاه کنید، می‌بینید که عموماً نشان تخت جمشید یا فروهر را دارند. در واقع هدف ایرانِ منهای اسلام و ایران در برابر اسلام بود. حتی در این مورد امریکایی‌هایی چون پروفسور پوپ (Arthur Upham Pope) هم به کمک‌شان آمدند. ما سندی پیدا کرده‌ایم که نشان می‌دهد آرتور پوپ عضو سازمان سیا (CIA) هم بوده است. هر چند همیشه شرق‌شناسان و ایران‌شناسان از ابواب جمعی و فرهنگی غرب بوده و هستند.

فروغی تا چه میزان در بومی کردن انگاره‌های دموکراسی سکولار در کشور ما نقش آفریده است؟

این مسئله دو بخش دارد. یک بخش مربوط به عملکرد فرهنگی فروغی از دوره مشروطه تا پایان دوره رضاخان است. می‌دانید که اصل حرکت از مشروطه به بعد، تجددگرایی و باستان‌گرایی است. این مطلب را تقی‌زاده در روزنامه «کاوه» هم مطرح می‌کند. به اعتقاد من فروغی در این دوره با توجه به قدرت سیاسی و فرهنگی بالایی که داشت حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد جامعه را به سمت سکولاریسم ساماندهی کرد. در این دوران علاوه بر افرادی چون محمود افشار، محمد حجازی (مطیع‌الدوله)، علی شایگان، علی دشتی، زین‌العابدین رهنما و عبدالرحمان فرامرزی، مطبوعات هم در این جهت‌گیری جامعه تأثیرگذار بودند. اینها حتی «کانون نشر افکار» درست می‌کنند و بین سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ هزار جلسه سخنرانی داشتند. این عدد اغراق نیست، بلکه از تاریخچه خود کانون نقل می‌شود. رئیس این کانون احمد متین دفتری از وابستگان به انگلستان است. فروغی پیش‌تر، ابراهیم پورداوود که به باند تقی‌زاده وابسته و ساکن برلین بود را به هندوستان می‌فرستد که با پارسیان هند ارتباط بگیرد. پس از آن هم برای ترویج باستان‌گرایی در جامعه، او را به انگلستان می‌فرستد که دوره تاریخ‌باستان ایران بگذراند. پورداوود سال ۱۳۱۴ به کشور بازمی‌گردد و در دانشگاه رشته تاریخ‌باستان را تأسیس می‌کند. از طرف دیگر فروغی دورانی که ریاست فرهنگستان را بر عهده داشت فقط واژه‌سازی نمی‌کرد، بلکه خط‌مشی فرهنگی ایران را هم تعیین می‌کرد که همان نفی اسلام است. می‌دانید که استبداد ضددینی از قبل از مشروطه آغاز شده بود، ولی در دوره رضاخان با قدرت نظامی همراه شد. یکی از نویسندگان تحلیل تاریخی جالبی کرده بود که در دوره رضاخان، قلم و شمشیر، علیه اسلام و دین و سنت متحد شدند. بخش دیگر هم مربوط به عملکرد انگلستان و غرب در ایران می‌شود. هدف آنها از میان بردن قدرت اسلام در این مرز و بوم بود.

فروغی از چه دوره‌ای به لژ ماسونی متصل می‌شود؟

فروغی هیچ‌وقت حاضر نشد درباره فراماسونری صحبتی کند. تقی‌زاده هم همینطور است. باشگاه مهرگان در سال ۱۳۴۸ جلسه‌ای می‌گذارد در آنجا فردی به تقی‌زاده می‌گوید: «آقای تقی‌زاده! می‌گویند که شما فراماسون هستید.» تقی‌زاده در جواب می‌گوید: «من از این جن و پری‌ها چیزی سر درنمی‌آورم!» بعد از پیروزی انقلاب مشروطه یعنی از سال ۱۲۸۶، «لژ بیداری» توسط انگلیسی‌ها در ایران تأسیس می‌شود. این لژ از سوی انگلستان برای مدیریت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران آغاز به کار کرد و فروغی ریاستش را برعهده داشت. فروغی در این زمان حدوداً ۳۴ یا ۳۵ سال سن داشته است. اگرچه به صورت پنهان، اردشیر جی استاد اعظم لژ است، اما تا سال ۱۳۲۱ ریاست با محمدعلی فروغی است. پس از مرگ او پسرش محسن فروغی ریاست لژ را بر عهده گرفت. فعالیت این لژ تا پیروزی انقلاب ادامه داشت، ولی با پیروزی انقلاب اسناد «لژ بیداری» از منزل پسر فروغی کشف و در پنج جلد کتاب توسط دفتر سوره مهر منتشر شد.

علل نزدیکی فروغی به رضاخان با توجه به خشونت ذاتی رفتار وی چه بود؟

اولاً فروغی فاقد اعتقادات دینی بود، حتی در خاطراتش نوشته: «نمی‌دانم خدایی هست!» ثانیاً او غربگرا و غربزده است. ثالثاً او یک ماسون است. رابعاً به دنبال قدرت، ریاست و شهرت است. خامسا مأمور و معذور است.

نقش فروغی در احیای سازه‌های فرهنگی پیشا اسلامی چیست؟

آن مسئله را باید در برنامه شرق‌شناسی و ایران‌شناسی انگلیس جست‌وجو کرد. طرح ایران باستان یعنی نفی اسلام و فرهنگ و تمدن اسلامی. علامه شهیدمطهری در کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» بدان پرداخته است. جلال آل‌احمد در کتاب «غرب‌زدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» نیز در این خصوص صحبت کرده است.

فروغی در عین باستان‌گرایی سعی می‌کرد خود را معارض اسلام و مقدسات آن نشان ندهد. علت این امر چه بود؟

بله. فروغی علیه اسلام حرف نمی‌زند، ولی وقتی بحث ایران باستان را مطرح می‌کند و در تجلیل از رضاخان می‌گوید: «تو وارث ملک کیانی، تو داریوش هستی، تو نژاد پاک اصیل ایرانی هستی، تو فرزند ایرانی...» خوب می‌توانست به رضاخان بگوید که تو مثل مالک‌اشتر هستی یا تو جزو سپاهیان بدر هستی. چرا اینها را نمی‌گوید؟ چون مروج باستان‌گرایی است. فروغی در حقیقت کار ایجابی می‌کرد. او علیه اسلام ظاهراً حرفی نمی‌زد، ولی با چهره موجهی که داشت مبلغ غرب‌گرایی و باستان‌گرایی بود. بر خلاف ذبیح بهروز یا ابراهیم پورداوود و دیگران که علیه اسلام حرف می‌زدند. فروغی واقعاً اگر آدم معتقدی بود باید ۱۰ صفحه راجع به واقعه مسجد گوهرشاد می‌نوشت، ولی فقط در خاطرات خود نیم سطر به این واقعه اشاره می‌کند. البته می‌گویند ترجمه نامه مالک‌اشتر که چاپ دهه ۴۰ است کار محمدعلی فروغی بوده. من این متن را دارم. حدود ۴۰، ۵۰ صفحه است. اولاً: قلم این ترجمه با قلم فروغی نمی‌خواند. ثانیاً در هیچ جایی از این ترجمه نامی از فروغی برده نشده است. علاوه بر این فروغی حتی در جایی اشاره کرده که من نمی‌دانم خدایی هست یا نیست، بنابراین او ربطی به اسلام و فرهنگ و تمدن اسلامی ندارد، همچنان که پدر و برادرش نداشتند.

خشم گرفتن رضاخان به فروغی آیا واقعاً به دلیل واقعه مسجد گوهرشاد بود یا زمینه‌های پیشین داشت؟

این روایت ساختگی است که رضاخان به واسطه حمایت فروغی از محمدولی خان اسدی- نایب التولیه آستان قدس رضوی که پس از واقعه مسجد گوهرشاد به همراه گروهی از روحانیون دستگیر و تیرباران شد- به او خشم گرفت. اسدی داماد فروغی است که رضاخان او را کشت. فروغی اگر به رفتار رضاخان معترض بود، چرا در مورد قتل‌عام گوهرشاد، قتل‌عام عشایر، شهادت آیت‌الله مدرس، دستگیری‌ها و زندان‌ها چیزی نگفت؟ حتی در مورد شاعرانی چون میرزاده عشقی و فرخی یزدی سکوت کرد و هیچ حرفی نزد. مثلاً فروغی درباره واقعه گوهرشاد در یادداشت‌های روزانه‌اش در نیم سطر می‌نویسد: «در مشهد واقعه‌ای رخ داد و در مسجد گوهرشاد چند نفر کشته شدند.» هیچ چیز دیگری هم نمی‌گوید. فروغی واقعاً اگر مغضوب رضاخان شده بود که رضاخان او را مثل خیلی‌های دیگر، از جمله تیمورتاش، داور، صولت‌الدوله قشقایی و شهید آیت‌الله مدرس که از همه اینها بالاتر بود، نابود می‌کرد، اما فروغی در این دوره منزوی نیست. در متن فرهنگ جامعه کار می‌کند و حضور پررنگ دارد. به اصطلاح خودشان جلساتی با محققین و نویسندگان و ادبا دارد، در «لژ بیداری» مشغول فعالیت است و ارتباطات همچنان برقرارند. علاوه بر اینکه به دنبال تحقق برنامه‌های انگلیس و تربیت نیرو و تحریف تاریخ است.

با این تفاصیل علت کنار گذاشتن محمدعلی فروغی از مناصب سیاسی چیست؟

جریان انگلیسی برای تبرئه کردن خیانت‌ها و جنایت‌های فروغی چنین وانمود کرد که او را از مناسب سیاسی کنار گذاشته‌اند، اما در واقع اگر به کارنامه فروغی در فاصله ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ نگاه کنید، می‌بینید که در بعضی سال‌ها ۸، ۹ کتاب منتشر کرده که تماماً در جهت اجرای سیاست‌های انگلیس بوده است، بنابراین استعمارشناسی باید در جامعه ما به‌عنوان یک حرکت علمی و فکری شروع بشود. امروز علت تبرئه رضاخان یا تبرئه انگلیس و عوامل استعمار و تعریف از مزدورانشان همچون فروغی، تقی‌زاده، ولی‌الله نصر و پیرم‌خان... به خاطر چیست؟ غیر از القای این موضوع است که جامعه ما به این افراد نیاز دارد. تکرار اینکه رضاخان سردار ملی است و خدمات زیادی به ایران کرده، به چه خاطر است؟ غیر از این است که بگویند انگلیسی‌ها در روی کار آوردن او کار خوبی کرده‌اند، بنابراین صحبت درباره استعمار، نبش قبر و صحبت از گذشته نیست، چون استعمار امروز هم فعال است.

تفاوت عملکرد فروغی در مدیریت فرهنگستان زبان چه تفاوتی با کارکرد فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دوران معاصر دارد؟

فرهنگستانی که فروغی راه‌اندازی کرد و ریاست آن با میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله بود، در حقیقت در جهت اهداف استعمار حرکت می‌کرد که عبارت بودند از: ۱-حذف اصطلاحات و واژه‌های اسلامی. ۲- ترویج مفاهیم سکولار و ساخت کلمات فاقد محتوا. مثلاً در استفاده از کلمه تقوا می‌شود مفهوم تقوا را به فرد تفهیم کرد، اما اگر آن را تبدیل به واژه بی‌محتوایی کردید، چه چیزی از کار درمی‌آید؟ در آن دوران به موازات فرهنگستان، کسروی هم به واژه‌سازی پرداخت و سعی کرد در مورد ریشه کلمات از زبان پهلوی استفاده کند. یک‌سری را هم خودش می‌ساخت که مفاهیم اسلامی نباشد. به اصطلاح خودشان از کلمات عربی‌زدایی می‌کردند، اما در حال حاضر اصل را بر این قرار داده‌ایم که اصطلاحات علمی و سیاسی و... مثل دیپلماسی و تلویزیون را به فارسی تبدیل کنیم. برای بعضی از اصطلاحاتی که فهم آنها برای جامعه مشکل است، معانی را تبیین می‌کنیم و عین لغت را به کار نمی‌بریم و با توضیح درباره آن اصطلاح، به جامعه رشد علمی می‌دهیم، نه اینکه جلوی علم را بگیریم. در فرهنگستان ما ابعاد مختلفی وجود دارند، از جمله تکنولوژی جدید، پزشکی، فلسفی، سیاست خارجی و.... افرادی که این اصطلاحات و واژه‌ها را امروزه معادل‌گذاری می‌کنند، وابستگی فکری و سیاسی به بیگانه ندارند. هر چند دانشگاه تهران هشت سال قبل یک فرهنگ اصطلاحات از شاپور ریپورتر -جاسوس انگلستان- چاپ کرده بود.

محمدعلی فروغی به‌عنوان یک سیاستمدار چطور شخصیتی داشت؟

انسان‌ها یک شخصیت حقیقی دارند، یک شخصیت حقوقی. در برخی از انسان‌ها، این دو شخصیت با هم منطبق هستند و تحولات اجتماعی بر آنها اثر نمی‌گذارد. مثل آیت‌الله مدرس، علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، علامه محمدتقی جعفری و امام خمینی(ره).

برخی هم بر مبنای منافع، موقعیت، خاندان، حب فرزند، حب زندگی و عوامل دیگری که حتی با شخصیت حقیقی‌شان معارض است، عمل می‌کنند. فروغی از این دست افراد است. او یک شخصیت ظاهری دارد که ادیب و فلسفه‌دان و مدرس است. ممکن است کسی به فروغی توهین کند و او هیچ واکنشی نشان ندهد و حتی بگویند عجب آدم باسعه‌صدری است، اما آیا فروغی در سیاست هم تحمل توهین را داشت؟ مرحوم آیت‌الله حاج‌شیخ عبدالکریم حائری تلگرافی برای شاه می‌فرستد با این مضمون که «با توجه به اینکه مسئله کشف حجاب خلاف شرع مقدس و مذهب جعفری است، موجب نگرانی اینجانب و عموم مسلمانان شده است. بهتر است که از این کار صرف‌نظر و نوامیس اسلام را رعایت کنید.» این تلگراف یک مرجع تقلید است، اما فروغی یک صفحه‌ونیم علیه آیت‌الله شیخ عبدالکریم مطلب می‌نویسد که «چگونه جرئت کردی به اعلیحضرت این تلگراف را زدی؟ می‌دانی که اگر اعلیحضرت بفهمد که تو این تلگراف را زده‌ای با تو چه کار می‌کند؟» بعد هم با لحنی توهین‌آمیز از آیت‌الله شیخ‌عبدالکریم می‌پرسد: «تو چگونه تحت‌تأثیر عوام و شایعات قرار گرفتی؟ مگر می‌شود جلوی ترقی و پیشرفت جامعه را گرفت؟ زود از حرفت برگرد. اگر اعلیحضرت بفهمد، تو را نابود می‌کند.» اگر بخواهیم مقایسه کنیم، این نامه فروغی درست مثل مقاله‌ای است که در سال ۵۶ علیه امام خمینی(ره) در روزنامه اطلاعات نوشتند. ببینید فروغی با عالی‌ترین مقام مرجعی که مؤسس حوزه علمیه است، چگونه برخورد می‌کند. اینکه ترسیم می‌کنند که محمدعلی فروغی آدم آزادمنشی بود، اشتباه و حتی خیانت و تحریف تاریخ است. همین آدم در خاطراتش در مورد آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری در نیم سطر می‌نویسد: «جواب شیخ‌عبدالکریم داده شد.» همین. نمی‌نویسد که چه‌ها گفته است. شیوه‌های ماکیاولیستی اینها در عمل بسیار عجیب است. البته نامه شیخ عبدالکریم حائری جزء اسناد محرمانه بود. نامه‌ای هم که برای آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری فرستاده شد، محرمانه بود. این نامه‌ها بعد از انقلاب کشف و چاپ شدند.

پهلوی دوم به خاطر خدماتی که فروغی به او و پدرش کرده بود چه رفتاری با خانواده وی داشت؟

با خانواده فروغی پس از مرگش رفتار خوبی شد. پسر فروغی مهندس و از رجال بود و «لژ بیداری» را در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ تا ۵۰ او اداره می‌کرد. وقتی که علی امینی روی کار می‌آید، چون امریکایی بود، عناصر انگلیسی را دستگیر می‌کند و از جمله پسر فروغی را هم به زندان می‌اندازد. البته به ظاهر به جرم اینکه از ساختمان مجلس سنا دزدی کرده است، ولی دلیل اصلی این نیست. البته پس از آن که امینی می‌رود مهندس فروغی سفیر می‌شود.

محمدعلی فروغی در کنار رضاخان در دوران نخست‌وزیری

امروز علت تبرئه رضاخان یا تعریف از مزدورانی همچون: فروغی، تقی‌زاده و ولی‌الله نصر چیست؟ غیر از القای این موضوع است که جامعه ما به این افراد نیاز دارد؟ تکرار اینکه رضاخان سردار ملی است و خدمات زیادی به ایران کرده، به چه دلیل است؟ غیر از این است که بگویند انگلیسی‌ها در روی کار آوردن او، کار خوبی کرده‌اند! بنابراین صحبت درباره استعمار و وابستگانش، نبش قبر و صحبت از گذشته نیست، چون استعمار امروز هم فعال است
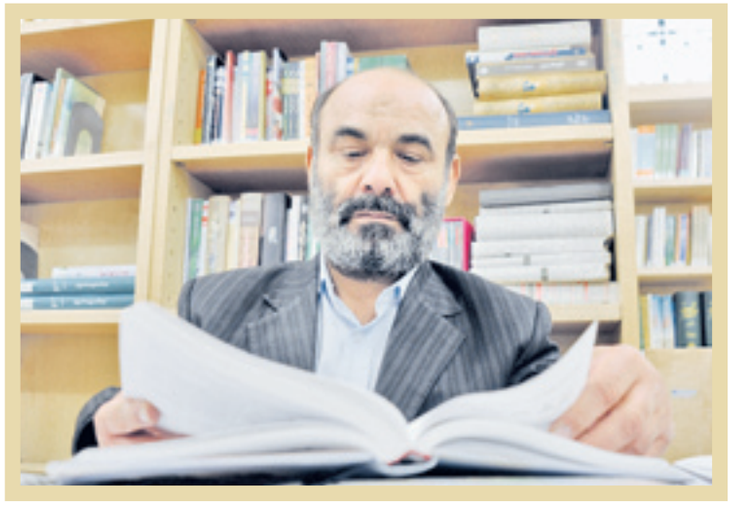
بسیاری گفته‌اند خاندان فروغی از یهودیان بغداد بودند که به اصفهان آمده و در آنجا سکنی گزیده‌اند. مثلاً احمد کسروی هم می‌گوید که این خاندان یهودی هستند. کسروی خاندان سعید نفیسی و علی‌اصغر حکمت را هم یهودی‌تبار می‌داند. از طرفی مشهور است که فروغی ازلی مسلک بوده است. علاوه بر این، خود فروغی می‌گوید: من و پدرم هر دو تحت‌تأثیر ملکم‌خان بودیم!